وضعیت اجتماعی متصوفهٔ نعمت‌اللهی در عصر قاجار

مهدی ملک‌ثابت*

مرضیه کاظمی زهرانی**

چکیده: در میان دوره‌های مختلف تاریخی، دورهٔ قاجار از جنبه‌های گوناگون ازجمله مسائل مربوط به تصوف، کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. تصوف این عصر، از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که تحلیل و بررسی آن می‌تواند در روشن‌تر شدن مباحث دیگر این دوره همچون ادبیات عرفانی و مباحث تاریخی، نقش به‌سزایی داشته باشد. به‌دلیل نزدیک بودن دورهٔ قاجاریه به عصر حاضر، منابع مناسبی برای تحقیق در زوایا و ناگفته‌های این عصر وجود دارد که می‌تواند برای محققان حائز اهمیت باشد. در این پژوهش که گوشه‌ای از وضعیت اجتماعی متصوفهٔ نعمت‌اللهیه را - به عنوان یکی از سلسله‌های فعال صوفیه در عصر قاجار- مورد کاوش قرار داده و تلاش کرده‌ایم تا در حد امکان از منابع نگاشته شده در همان عصر استفاده شود. بدین منظور ابتدا به بررسی اجمالی تصوف پیش از دورهٔ قاجار با تأکید بر دورهٔ صفویه پرداخته، پس از آن کوشیده‌ایم تا با تحلیل روابط میان صوفیان نعمت‌اللهیه با دربار قاجار و عالمان دینی - به عنوان دو قدرت صاحب نفوذ در جامعهٔ آن زمان- تصویری مناسب از فضای اجتماعی متصوفان این سلسله در عصر قاجار ترسیم نماییم.

کلیدواژه‌ها: صوفیان نعمت‌اللهیه، عصر قاجار، عالمان دینی

---

*استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد e-mail: mmaleksabet@yazd.ac.ir

** دانش‌آموختهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد e-mail: d.mk91@yahoo.com

دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۷/۱۰؛پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۱۰/۶

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

مقدمه:

اوج تصوف و مباحث مربوط به آن در ایران، مربوط به پیش از حملهٔ مغول به ایران است. به همین دلیل پژوهشگران بیشتر به تحقیق در عرفان و تصوف تا این دوران توجه داشته و سال‌های پس از آن را چندان حائز اهمیت نمی‌دانند. عصر قاجار به دلیل حاکم بودن سبک بازگشت ادبی در آن و تکراری دانستن این سبک ازسوی برخی از نویسندگان، بسیار مورد بی‌مهری قرار گرفته و عرفان و تصوف آن نیز تقلیدی دانسته شده است: «تصوف این دوره نیز تکرار است. درحقیقت، هیچ‌یک از صوفیهٔ این دوره به یک لحظهٔ صوفیانهٔ جدیدی نرسیده‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۲۵). با این وصف، به صورت پراکنده پژوهش‌هایی در این زمینه صورت گرفته است که اغلب فاقد هرگونه تحلیلی می‌باشد.[۱]

با نگاهی گذرا بر وضعیت تصوف در سال‌های پیش از تشکیل دولت قاجار، می‌توان تصویری روشن‌تر از احوال تصوف در عصر قاجار برای مخاطبان ترسیم نمود. دولت صفویه به عنوان بزرگ‌ترین قدرت پادشاهی پیش از قاجار، برخاسته از خاندانی از اهل تصوف بود که پادشاهان آن، فرزندان شیخ صفی‌الدّین اردبیلی بودند. طریقتی که صفی‌الدّین در تصوف بنا نهاد، از طریق شیخ زاهد گیلانی و به‌واسطهٔ شاگردی در محضر او به ابوالنجیب سهروردی می‌رسید (رک: زرین کوب، ۱۳۶۹: ۶۳)[۲] با این وصف، شاهان صفوی پس از رسیدن به قدرت، بنا به اقتضای حکمرانی و سلطنت، از زیّ درویشی به هیئت پادشاهی درآمدند و صوفیان قزلباش را به امور حکومتی و عوانی گماشتند. شاهان صفوی همچنین در عرصهٔ سیاسی برای تشکیل حکومتی قدرتمند دربرابر حکومت سنی‌مذهب عثمانی، خواهان رسمی نمودن مذهب تشیع در ایران شدند و برای نیل به این هدف، عالمان بزرگ شیعی را که در جبل عامل لبنان بودند، به ایران دعوت کردند:

> *پادشاهان آن خاندان [صفویه] روحانیان را تنها برای ایجاد نیروی باطنی و روحانی دربرابر اهل تسنن که از دو سو خطرهایی متوجّه ایران کرده بودند، می‌خواستند. ازسوی شمال شرقی ازبکان حنفی هرگاه نیرو می‌گرفتند به ایران می‌تاختند و کشتار و تاراج بی‌رحمانه می‌کردند. ازسوی مغرب ترکان عثمانی که پادشاه خود را خلیفهٔ مسلمانان اهل سنت می‌دانستند نیز بارها نواحی ایران را به خاک و خون کشیده‌اند و*

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

صفویه چاره‌ای جز آن نداشتند که کینهٔ ایشان را با انتشار طریقهٔ شیعه در دل ایرانیان استوار کنند تا بدین وسیله خاک خود را از دستبرد ایشان باز دارند (نفیسی، ۱۳۶۸: ۳۸).

البته باید در نظر داشت که منحصر دانستن ترویج مذهب تشیع در دلایل سیاسی توسط پادشاهان صفوی، امری غیرعلمی و غیرمنصفانه است که در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد، افزون‌براین، منابع تاریخی نشان می‌دهد که از سال‌ها پیش به دلیل وجود عالمان و روحانیان بزرگ دینی که بر حقانیت مذهب تشیع واقف شده و حقایق آن را برای مردم بازگو کرده بودند، زمینهٔ گرایش عمومی به مذهب شیعه در میان ایرانیان به وجود آمده بود.

شاهان صفوی بنابر دلایل سیاسی و برای حفظ قدرت پادشاهی دربرابر کشورهای هم‌جوار و همچنین به مقتضای مصلحت حکومت خود، رفتارهای متفاوتی با عالمان و صوفیان داشته‌اند. آنان ازسویی برای تحکیم قدرت مرکزی در ایران و برای ترویج تشیّع دربرابر دشمنان سنّی‌مذهب، به حمایت همه‌جانبه از عالمان شیعی پرداخته و ازسویی‌دیگر دربرابر سلسله‌های صوفیه و پیروان آنان برخوردهای دوگانه‌ای را در پیش گرفته‌اند. در تحلیل رفتارهای دوگانهٔ شاهان صفوی با متصوفهٔ زمان خود، می‌توان به دو نوع رفتار متفاوت اشاره نمود:

الف. رفتارهای خصومت‌آمیز: در مواردی که شاهان صفوی با صوفیان برخوردهای خشونت‌بار داشته‌اند، علت آن را در دو دلیل عمده می‌توان خلاصه نمود. اولین و مهم‌ترین علت دشمنی شاهان با اهل تصوف، قدرت‌طلبی بعضی از مشایخ صوفیه بود که با تبلیغ سلسلهٔ خود و جذب افراد فراوان به دنبال رسیدن به قدرتی مشابه با قدرت پادشاهان صفویه بودند و این گروه به‌شدت ازسوی شاهان صفوی سرکوب می‌شدند.

> *درواقع از وقتی صفویه تصوف را وسیلهٔ نیل به قدرت ظاهری کردند، مکرر مشایخ صوفیه و مدعیان ولایت و مهدویت کوشیدند تا از همین راه وسیله‌ای برای کسب قدرت بیابند و از جالب‌ترین شواهد این دعوی واقعهٔ نقطویه در عهد شاه طهماسب و شاه عباس و ماجرای درویش رضا قزوینی را در عهد شاه صفی می‌توان ذکر کرد (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۲۳۷).*

اما دلیل دیگر برخورد شاهان با صوفیه، نارضایتی بعضی از عالمان دینی از رفتارهای اهل تصوف بوده که این بحث در عصر قاجار نیز دیده می‌شود و در ادامه به آن پرداخته شده است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

ب. رفتارهای دوستانه و محترمانه: بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد شاهان صفوی دربرابر درویشانی که حقیقت تصوف در آن‌ها تجلی یافته بود و بی‌اعتنا به مقامات دنیوی به امور مربوط به تصوف خود می‌پرداختند، رفتاری ملاطفت‌آمیز و دوستانه داشته و حتی در مواردی این صوفیان، مورد توجه و عنایت شاهان صفوی قرار می‌گرفتند:

سایر صوفیه که داعیهٔ قدرت‌طلبی نداشتند و از احوال و اقوال آن‌ها نشانهٔ اعراض از دنیا و حصر توجه به عوالم روحانی پیدا بود غالباً مورد توجّه و تکریم عام و خاص هم بودند. چنان‌که شاه اسماعیل اول در شیراز شیخ محمد لاهیجی نوربخشی را همچون صوفی و عارف وارسته‌ای تکریم کرد. شاه عباس ثانی چندبار به تکیه و محل سکونت درویش صالح لنبانی رفت و از وی و همچنین از بعضی درویشان دیگر دیدار کرد(زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۲۴۲).

با این توصیف، سلسله‌های تصوف تا پایان دورهٔ صفویه با وجود فراز و نشیب‌های فراوان همچنان به حیات خود ادامه می‌دادند. اما در دوران فترت میان دو حکومت قدرتمند صفویه و قاجاریه، یعنی در زمان تسلط افاغنه، افشاریه و زندیه بر ایران، به دلیل اوضاع نامساعد سیاسی و جنگ‌ها و آشوب‌های حاکم بر جامعه، چراغ تصوف بسیار کم‌فروغ و بازار آن بی‌رونق گشت.

رضاقلی‌خان هدایت در کتاب *اصول الفصول* در این باره می‌گوید:

مخفی نماناد که بعد از انقراض دولت سلاطین صفویه سراسر زمان افشاریه و الواریه به جنگ و جدال و قتل و قتال و اختلال حال گذشت. تحصیل علم قیل و قال و تکمیل ذوق وجد و حال مدروس و مطموس بود. خاصه تعریف اصحاب طریقت و ارباب حقیقت گوشزد خلق نمی‌گشت. کریم‌خان وکیل بعد از قلع و قمع اعدا در شیراز به بنای عمارات و مصاحبت عورات سرگرم و دل خوش بود. مردم نیز نسبت به ایام سلف آرام گرفته و به خورد و خواب و طعام و شراب مشغول و مشعوف می‌شدند و از کسب فضایل و اخذ مسائل بری و عری و از طریق ارشاد و ارادت و اوراد و عبادت غافل و ذاهل(ایرج‌پور، ۱۳۸۷: ۹۴-۹۵).

در این فاصلهٔ زمانی، بعضی از سلسله‌های صوفیه و پیروان آن‌ها برای حفظ و توسعهٔ نفوذ خود برای جلب افراد مستعد، به هند مهاجرت کردند که از آن جمله می‌توان به فرزندان شاه نعمت‌الله که مروّجان سلسلهٔ نعمت‌اللهیه بوند اشاره نمود.[۳]

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

در دورهٔ قاجار دو سلسلهٔ «ذهبیه» و «نعمت‌اللهیه» بیش از دیگر سلسله‌های تصوف رواج پیدا کرد، از این دو، درویشان نعمت‌اللهی با قدرت بیشتری به فعالیت و ترویج عقاید خود می‌پرداختند. صوفیان ذهبیه، پیروان سید عبدالله برزش‌آبادی بودند که سلسلهٔ خود را از طریق مشایخی چون علاءالدوله سمنانی و مجدالدین بغدادی به شیخ نجم‌الدین کبری می‌رساندند. پیروان ذهبیه همچنین سلسلهٔ خود را ازسوی شیخ نجم‌الدین کبری به‌واسطهٔ بزرگانی چون احمد غزالی، ابوعلی رودباری، جنید بغدادی، سری سقطی و درنهایت معروف کرخی، به امام هشتم حضرت علی‌بن موسی‌الرضا(ع) منسوب می‌کنند. این سلسله به دلیل اعتقاد به تشیع اثنی‌عشری، در عصر صفویه که دوران رواج مذهب تشیع بود، توانست در میان اقشار مختلف مردم نفوذ پیدا کند. همچنین در دورهٔ فترت میان صفویه و قاجاریه، این سلسله به حیات خود ادامه می‌داده است:

قرب شصت سال کشور ایران از معارف عرفان خالی گردیده و اسم طریقت گوش کسی نشنیده و چشم احدی اهل معرفت ندیده بود، مگر چند کس از فقرا در مشهد مقدّس از طریقه نوربخشیه و چند نفر در شیراز از سلسلهٔ ذهبیه در زوایای گمنامی بودند (شیروانی، ۱۳۱۵ق: ۸۷).

دومین سلسلهٔ معروف در این دوره، سلسلهٔ نعمت‌اللهیه است. مؤسس این سلسله، نورالدین نعمت‌الله ولی بوده که از محضر استادانی چون رکن‌الدین شیرازی، سید جلال‌الدین خوارزمی و قاضی عضدالدین ایجی کسب فیض نموده است. شاه نعمت‌الله سلسلهٔ خود را در ماهان کرمان، شهری که در آن تولد یافته، تأسیس کرد. اظهار اعتقاد صوفیان نعمت‌اللهی به مذهب شیعه، موجب شد تا در دورهٔ صفویه و پس از آن، زمینهٔ مناسبی برای گسترش و پیشرفت این سلسله به وجود آید. پس از شاه نعمت‌الله، پسرش خلیل‌الله جانشین او می‌شود که خلافت وی مقارن با سلطنت شاهرخ در ایران بوده است. در این هنگام ازسویی به دلیل سوءظن‌های شاهرخ نسبت به صوفیان و ازسوی دیگر به علت حمایت پادشاه بهمنی دکن از سلسلهٔ نعمت‌اللهی، شاه خلیل به دکن می‌رود و بدین ترتیب با انتقال بزرگان این سلسله به دکن، دورهٔ تازه‌ای از فعالیت این سلسله خارج از مرزهای ایران در هند آغاز می‌گردد (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۱۹۹). صوفیان نعمت‌اللهی در هند به گسترش عقاید و مسلک خود پرداختند و در اواخر حکومت زندیه، شاه طاهر دکنی و معصوم‌علیشاه که هر دو از خلفای شاه علیرضا دکنی بودند، برای شروع دوری تازه از تبلیغ وارد ایران شدند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

در این جستار تلاش شده تا با تأکید بر منابع برجای مانده از عصر قاجار ازجمله آثار رضاقلی‌خان هدایت، زین‌العابدین شیروانی و محمدمعصوم شیرازی، زوایایی از وضعیت اجتماعی صوفیان نعمت‌اللهی در دورهٔ قاجار آشکار گردد. بدین منظور به تحلیل روابط میان متصوفهٔ نعمت‌اللهیه با دو گروه مهم و تأثیرگذار در جامعهٔ آن روزگار یعنی مقامات درباری و علمای مذهبی می‌پردازیم.

جایگاه اجتماعی متصوفهٔ نعمت‌اللهی در دورهٔ قاجار

گسترش سلسله‌های گوناگون صوفیه در ادوار مختلف تاریخی در جوامع بشری به همراه نفوذ عقاید و آموزه‌های آنان در میان مردم، بدون شک تأثیراتی بر جهان‌بینی و شیوهٔ زندگی مردم آن جامعه برجای گذاشته است که حضور و فعالیت صوفیان نعمت‌اللهی در عصر قاجار نیز از این قاعده مستثنی نیست. تحلیل و بررسی جایگاه اجتماعی این صوفیان و ظهور و نفوذ آنان در میان مردم جامعه، می‌تواند تصویری روشن از زوایای زندگی اجتماعی مردم در این دورهٔ تاریخی ترسیم نماید.

ورود معصوم‌علیشاه به ایران در سال ۱۱۹۲هجری که به امر رضاعلیشاه دکنی به منظور ترویج سلسلهٔ نعمت‌اللهیه انجام گرفت، نقطهٔ عطفی در تصوف دورهٔ قاجاریه است. رضاعلیشاه از نوادگان نورالدین نعمت‌الله بود و رضاقلی‌خان هدایت در کتاب *اصول الفصول* به احوال این خاندان اشاره کرده است (حقیقت، ۱۳۷۲: ۸۳). با ورود معصوم‌علیشاه به ایران اندکی پیش از تشکیل دولت قاجاریه، سنگ‌بنای شکل‌گیری دوره‌ای جدید از تصوف و عرفان در ایران پایه‌ریزی شد. وی با سفر به شهرهای مختلف که گاه با اختیار و گاه از سر اجبار و رانده شدن توسط حاکمان وقت بود، توانست افراد مستعد و مشتاق را شناسایی کرده و برای تبلیغ طریقت نعمت‌اللهی پرورش دهد. معصوم‌علی زمانی به ایران وارد شد که دولت زندیه آخرین سال‌های خود را می‌گذرانید. وی ابتدا به شیراز رفت و مدتی به ترویج مسلک و مرام خود پرداخت. شیوهٔ طریقت معصوم‌علی و پیروانش حساسیت گروهی را برانگیخت و سعایت آنان نزد کریم‌خان، موجب اخراج معصوم‌علیشاه و همراهان وی یعنی نورعلیشاه، فیض‌علیشاه و مشتاق‌علی از شیراز و حرکت آنان به سمت اصفهان شد.[۴]

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

علی‌مرادخان حاکم اصفهان ابتدا به آنان اظهار ارادت نموده و آنان را مورد لطف مادی و معنوی خود قرار می‌دهد: «علی‌مرادخان حکمران اصفهان وجود ایشان را غنیمت شمرده، اظهار میل و محبت و اخلاص و ارادت به ایشان کرده، تکیه فیض بر پا کردند و از جانب حکمران اصفهان نیز مدد معاشی به فقرای تکیه‌نشین می‌رسیده روزی ده‌هزار دینار به خدمت تکیه می‌داده‌اند و به مخارج خود مصروف می‌داشته‌اند»(حقیقت، ۱۳۷۲: ۱۰۳؛ نفیسی، ۱۳۶۸، ج۳: ۱۸۷). اما پس از مدتی این محبت و ارادت تبدیل به کینه و نفرت می‌شود. ماجرا از آنجا آغاز می‌شود که آقا محمدخان قاجار پس از درگذشت کریم‌خان، به قدرت رسیده و برای رسیدن به سلطنت، به مبارزه با مدعیان حکومت ازجمله حاکم اصفهان می‌پردازد. پس از فرار علی‌مرادخان از اصفهان عده‌ای از درویشان که رضاقلی‌خان هدایت آنان را «درویشان کوچه گرد جلالی» می‌نامد، از این حادثه ابراز شادمانی می‌کنند. اما دیری نمی‌گذرد که علی‌مرادخان بار دیگر بر اصفهان تسلط می‌یابد و به انتقام‌خواهی از درویشان، به اذیت و آزار معصوم‌علی و یاران وی پرداخته و آنان را از اصفهان اخراج می‌کند. رضاقلی‌خان در این باره می‌نویسد:

وقتی علی‌مرادخان از اصفهان فرار می‌کرد، بعضی از درویشان کوچه گرد جلالی بوق و نفیر نواختند و اظهار شادی کردند. علی‌مرادخان کینه درویشان در دل نهفته قصد اهانت و اذیت این طایفه کرده، دیگر باره چون در اصفهان استقلال یافت، اهل سعایت نیز رعایت خاطر او را نسبت داعیهٔ سروری به رؤسای فقرا دادند... رستم‌خان داروغهٔ اصفهان و اصلان‌خان امیرآخور که هر دو برادر و از مقربان و منسوبان او بودند، مأمور شدند که ایشان را از تکیهٔ فیض درنهایت اهانت و خواری بیرون کرده اصحاب و احباب ایشان را اذیت و آزار رساندند... جناب سید و نورعلیشاه و حاج محمدحسین اصفهانی منسوب به شیخ زین‌العابدین را گرفته دست بسته به خانهٔ داروغه برده، حاج محمدحسین را که از معارف علما بود رها کرده، آن دو تن را از شهر به قهر ازعاج و اخراج نمودند و طاس و کاس و لباس و پلاس خانه و تکیه را غارت و تاراج کردند و مخلصین ایشان را بردند که به حکم شاه از ایران بیرون نمایند(معصوم‌علیشاه، بی‌تا، ج۳: ۱۷۲).

علی‌مرادخان به این حد نیز اکتفا نمی‌کند و پس از خروج آنان از اصفهان دو نفر از گماشتگان خود را به تعقیب آنان می‌فرستد. مأموران علی‌مرادخان بعد از ضرب و جرح معصوم‌علیشاه و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

اطرافیانش، آن‌ها را تا تهران حرکت داده و از آنجا مراجعت می‌کنند. با رسیدن معصوم‌علیشاه و همراهانش به تهران، به‌طور جدی ارتباط میان آنان و شاهان قاجار شکل می‌گیرد. آقا محمدخان قاجار که پیش از این در دوران حکومت کریم‌خان زند در شیراز سابقهٔ آشنایی و دوستی با این درویشان داشت و در این زمان در تهران به‌سر می‌برد، به عنوان اولین شاه قاجار بنای ارتباطی ملاطفت‌آمیز با آنان می‌گذارد. وی پس از آگاهی از احوال معصوم‌علی و همراهانش با دلجویی از آنان، مخارج سفر ایشان به مشهد را می‌پردازد (رک: معصوم‌علیشاه، بی‌تا، ج۳: ۹۷).

در اینجا این مسئله درخور تأمل است که با وجود توجه فراوان علی‌مرادخان به درویشان و ساخت بنای تکیهٔ فیض و قرار دادن مستمری برای آنان که بیانگر خلوص و ارادت قلبی وی به آنان است، چرا گروهی از دراویش از عزل وی اظهار شادمانی کرده‌اند؟

در پاسخ به این مسئله به دو احتمال می‌توان اشاره کرد: اول آنکه علت این امر را می‌توان در رقابت میان سلسله‌های تصوف دانست؛ توجه بیش از اندازهٔ علی‌مرادخان به درویشان نعمت‌اللهی می‌توانست انگیزه‌ای قوی باشد تا موجب کدورت خاطر دیگر صوفیان ازجمله درویشان کوچه‌گرد را فراهم آورد. چرا که مسئلهٔ اختلاف میان سلسله‌های تصوف امری تازه نبود و در ادوار پیشین نیز این دوگانگی‌ها دیده می‌شد که ازآن‌جمله می‌توان به اختلاف میان مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی و پیروان شاه نعمت‌الله ولی در دورهٔ صفویه اشاره کرد (رک: همایونی، ۲۵۳۵: ۱۵). اما احتمال قوی‌تر، تردید در اصل خلوص و ارادت علی‌مرادخان به صوفیان نعمت‌اللهی، دست‌کم پس از گذشت مدت زمانی از ورود آن‌ها به اصفهان است. هدایت در *اصول الفصول* به صورت گذرا به این مطلب اشاره نموده که معصوم‌علیشاه در موارد متعدد به موعظهٔ علی‌مرادخان می‌پرداخته و او را از شرب خمر برحذر می‌داشته است (حقیقت، ۱۳۷۲: ۱۰۳).

این مسئله می‌تواند به مرور زمان موجب ایجاد فاصله و دلسردی میان حاکم اصفهان و درویشان شده باشد؛ مزید بر اینکه حسادت گروهی از معاندان نیز در تحریک علی‌مرادخان بی‌تأثیر نبوده است. معصوم‌علیشاه در این باره می‌نویسد:

> *غرور پادشاهی، او [علی‌مرادخان] را از یاد الهی ساهی نمود و به لهو و لعب و عیش و طرب صبح به شام و شب به روز می‌آورد و هرقدر فیض‌علی‌شاه او را به نصایح مشفقانه منع می‌فرمود اصرار و ادمانش بر شرب مسکرات و شنیدن مزامیر و دیدن*

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

اقمار بیشتر می‌بود. آخرالامر رنجش خاطر طرفین حاصل شد به متارکه کشید، معاندین که در پی فرصت به کمین نشسته بودند مجال یافته در ازیاد مایهٔ نقار روز به روز کوشیدند(معصوم‌علیشاه شیرازی، بی‌تا، ج۳: ۱۸۸-۱۸۷).

معصوم‌علیشاه و یارانش پس از زیارت مشهد مقدس، به هرات و از آنجا به نجف اشرف و عتبات عالیات رهسپار می‌شوند و پیوسته در سفر و حضر به تبلیغ سلسلهٔ خود می‌پردازند. حضور معصوم‌علی و دیگر صوفیان نعمت‌اللهی در شهرهای مختلف ایران، آثار و وقایعی را به دنبال داشت که در ادامه برای دستیابی به جایگاه آنان در جامعهٔ عصر قاجار، لازم است تا به تحلیل و بررسی تعامل و روابط آنان را با سه گروه مردم، عالمان دینی و مقامات درباری بپردازیم:

۱. صوفیان نعمت‌اللهی و مردم

معصوم‌علیشاه در حالی وارد ایران شد که به دلیل اوضاع نامطلوب اجتماعی و سیاسی در دوران فترت میان صفویان و قاجاریه، تودهٔ مردم با مباحث تصوف فاصله گرفته بودند. در چنین شرایطی به‌طور طبیعی عکس‌العمل عموم مردم با صوفیان و عقاید اهل تصوف یکسان نبوده و رد و پذیرش آن‌ها در میان مردم با اختلاف نظرهایی مواجه شده است. زین‌العابدین شیروانی که خود ازجملهٔ صوفیان است در کتاب *ریاض السیاحه*، فضای حاکم بر جامعهٔ آن روز را این‌چنین ترسیم نموده است:

بعد از عرض مدت هفتاد سال که اسم طریقت به گوش اهل ایران نخورده و نام فقر به زبان نبرده بودند، فقر شنیدند و اهل طریقت دیده، جمعی طالب گردیدند و بعضی به فیض رسیدند. گروهی به اقرار و گروهی در انکار زدند. اکثر مردم به سبب حبّ جاه، دشمن فقرا شدند و جمعی دیگر حقّیت ایشان دانستند اما عمل نمودن نتوانستند و زمرهٔ دیگر حسد بردند و عناد کردند و بعضی دیگر از کساد بازار خویش ترسیدند (شیروانی، ۱۳۶۲: ۶۵۵).

این سخنان که ازسوی یکی از مریدان سلسلهٔ نعمت‌اللهی مطرح شده است، نشان می‌دهد که مردم، سالیان متمادی از مباحث تصوف فاصله داشته‌اند و دور شدن آنان از فضای اهل تصوف، مزید بر اوضاع سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن روزگار، سبب شده تا اکثر آنان تمایل چندانی به مباحث طریقت نداشته باشند. با این حال باید توجه داشت که آنچه در رابطهٔ میان صوفیان و مردم

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

مسلم است آن است که مخاطب اصلی مشایخ تصوف، آحاد مردم بوده‌اند. آنان با حضور در جامعه به منظور تأثیرگذاری بر مردم و جذب آن‌ها به مسلک و طریقت خود، تلاش می‌نمودند تا اقشار جامعه را با حقیقت افکار و عقاید خویش آشنا سازند و در این راه از رفتار و منش صمیمانه و تأثیرگذار بهره می‌جستند (معصوم‌علیشاه، بی‌تا، ج۳: ۱۹۹-۱۹۸؛ نوّاب شیرازی، ۱۳۷۱: ۶۸۷). بزرگان این سلسله بهترین راه تبلیغ سلسلهٔ خود را در ارتباط مستقیم با مردم می‌دانستند و به این منظور با سفر به شهرها و روبه‌رو شدن با اقشار مختلف جامعه به بیان اندیشه‌ها و عقاید خود می‌پرداختند.

در تعامل میان صوفیان با مردم، همواره تضاد و اختلافی میان اقشار مختلف جامعه وجود داشته است و در کنار استقبال و پذیرش ایشان ازسوی برخی، عده‌ای دیگر به‌تبع بعضی از علمای مخالف با صوفیه، به دشمنی با اهل تصوف می‌پرداختند: نمونه‌ای از دشمنی مردم با مشایخ این سلسله، سنگسار کردن مشتاق علیشاه در کرمان است: «درویش مشتاق‌علیشاه و جعفرعلی نامی را ازدحام عوام در میان گرفته و به فتوا و اجتهاد ملا عبدالله کرمانی به سنگ باران شهید کردند» (حقیقت، ۱۳۷۲: ۱۰۵).

در آثار برجای مانده از این عصر به صورت بسیار مختصر به حضور و نقش مردم اشاره شده که در همین موارد محدود نیز تنها از ازدحام مردم در اطراف مشایخ در هنگام وعظ و ارشاد و یا قصیده‌سرایی سخن گفته شده است. با توجه به سخنان زین‌العابدین شیروانی که می‌گوید: «اکثر مردم به سبب حبّ جاه، دشمن فقرا شدند» (شیروانی، ۱۳۶۲: ۶۵۵)، به نظر می‌رسد این ازدحام بیشتر برخاسته از حس کنجکاوی آنان بوده و در عمل، تعداد کمی به این سلسله پیوسته‌اند که به گفتهٔ شیروانی این تعداد نیز نتوانسته‌اند به آداب آن عمل نمایند: «جمعی دیگر حقیّت ایشان دانستند اما عمل نمودن نتوانستند» (شیروانی، ۱۳۶۲: ۶۵۵). با وجود سخنان شیروانی دربارهٔ کم بودن متمایلان به نعمت‌اللهیه، گروندگان به این سلسله که در مقایسه با اکثریت جامعه تعداد بسیار محدودی را شامل می‌شدند، افرادی بوده‌اند که تنها به علت علاقه به ذات عرفان ناب و مباحث معرفتی به این مسلک روی آورده‌اند و گمان می‌کردند که در تعالیم این سلسله می‌توانند به حقیقت عرفان دست یابند؛ زیرا در آن زمان هنوز کج‌روی‌ها و ناراستی‌هایی که بعدا در میان انشعابات این سلسله ظاهر می‌شود، گریبانگیر آنان نشده بود. به همین سبب، اشخاصی بوده‌اند که با این گمان خود را به مشایخ صوفی تسلیم می‌کرده‌اند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

در باب بی‌توجهی مردم و تمایل اندک آنان به دعوت صوفیه و ازجمله فرقهٔ نعمت‌اللهیه به نظر می‌رسد علت اصلی این مسئله را می‌توان در حضور عالمان و روحانیان قدرتمند و تأثیرگذار شیعی در آن زمان جست‌وجو کرد. در دورهٔ صفویه با گسترش حوزه‌های علمیه در ایران و به‌ویژه اصفهان، علما جایگاه ویژه‌ای در میان مردم کسب کردند که این جایگاه به مرور زمان و در دورهٔ قاجاریه به تثبیت رسید. حضور این روحانیان در میان مردم به عنوان ملجأ و مرجعی برای امور دینی و حلّ مسائل و مشکلات مختلفی که مردم با آن دست به گریبان بودند، سبب شد تا عامهٔ مردم نیازی به حضور مشایخ صوفی در وجود خود احساس نکنند.

با همهٔ این اوصاف، از مطالب بیان شده در کتاب‌هایی که اغلب توسط دراویش این سلسله به نگارش در آمده است، این‌گونه استنباط می‌شود که با وجود آنکه مخاطب اصلی در ارشاد و تبلیغ مشایخ صوفیه، مردم بوده‌اند؛ اما اقشار مختلف مردم نقش چندانی در شکل بخشیدن به جایگاه و وضعیت اجتماعی صوفیان نعمت‌اللهی نداشته‌اند. در توضیح این مطلب باید گفت که هر نوع تحلیل دربارهٔ مسائل اجتماعی و تاریخی باید در ظرف زمان خود و با توجه به فضای حاکم بر آن روزگار انجام شود. در دورهٔ قاجاریه، رشد مسائل اجتماعی و سیاسی به‌اندازه‌ای نیست که مردم نقش مؤثری در تحولات جامعه ایفا نمایند و بر طبق روایت: «الناس علی دین ملوکهم»، اکثر ایشان در رد یا قبول عقاید صوفیه تابع بزرگان مذهبی و مقامات حکومتی بوده‌اند. بنابراین، در ترسیم وضعیت و جایگاه اجتماعی صوفیان این عصر، نمی‌توان نقش چندانی برای اقشار مختلف جامعهٔ آن روزگار قائل شد و به این منظور باید رابطهٔ آنان با دو قطب قدرت مادی و معنوی آن زمان یعنی مقامات قاجار و عالمان دینی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

۲. صوفیان و عالمان دینی

به منظور تحلیل و بررسی بهتر رابطهٔ میان صوفیان با متشرعان و بزرگان مذهبی، ابتدا لازم است مطالبی در باب جایگاه عالمان دینی در دورهٔ قاجار بیان نماییم. همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد، در دوران صفویه با حمایت شاهان این سلسله از علمای شیعی به منظور رسمی نمودن مذهب تشیّع در ایران، این عالمان دینی به مرور ایام، جایگاه و قدرت قابل توجهی هم در میان طبقهٔ حاکمه و هم

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

در میان تودهٔ مردم به‌دست آوردند؛ به‌طوری‌که این جایگاه در ادوار بعدی نیز تاحدود زیادی به قوت خود باقی ماند.

در دورهٔ قاجار، شاهان این سلسله برای موجه نشان دادن سلطنت خود و همچنین کسب وجههٔ شرعی برای حکومت بر مردم، نیازمند حمایت عالمان دینی بودند، چرا که شیوهٔ سلوک و رفتار زاهدانهٔ بیشتر عالمان شیعی، موجب جلب اعتماد مردم به آن‌ها شده بود. ارتباط مستقیم و متداوم علما با مردم از طریق مساجد و مراسم مذهبی و همچنین تبدیل شدن علما به عنوان ملجا و پشتوانه‌ای برای مشکلات و نیازهای مردمی، جایگاه استواری را در جامعه برای آنان رقم زده بود، به‌صورتی که هم شاهان و هم مردم هرکدام به‌گونه‌ای به دنبال برقراری و استحکام رابطه با عالمان دینی بودند. موقعیت و جایگاه عالمان به‌ویژه در میان مردم تا آنجا اهمیت داشت که حتی مشایخ صوفیه نیز در مواردی برای اثبات عقاید و طریقت خود به دنبال تأییداتی ازسوی عالمان دینی بوده‌اند.

این مسئله در کتاب مجذوب علیشاه با نام *مرآت الحق* به‌خوبی دیده می‌شود. مؤلف در این کتاب تلاش نموده تا با نقل سخنان بزرگانی چون علامه مجلسی، شیخ بهائی و شهید ثانی، این عالمان را موافق با صوفیان نشان دهد. وی در فصلی از کتاب خود، به بیان سخنان علامه مجلسی دربارهٔ اهل سلوک پرداخته و با ذکر مطالبی از علامه، وی را از انکار صوفیه مبرّا می‌کند:

> *ضعیف معروض می‌دارد که چون به السنه و افواه اکثر ناس افتاده است که جناب علامه محدث مولانا محمدباقر مجلسی، رحمه‌الله، منکر و جارح اهل سلوک است، بلکه مخرب اساس ذکر و اوراد او شده است... ضعیف قدری از عبارات او را در این رساله درج نمودم تا معلوم شود بر اهل انصاف که آن مرحوم منکر و جارح مطلق اهل ذکر نیست* (مجذوب‌علیشاه، ۱۳۵۳: ۲۳۸).

همچنین در فصلی دیگر دربارهٔ شیخ بهائی می‌نویسد:

> *ضعیف معروض می‌دارد که اکثر مؤلفات او مشحون از تحقیقات عالیه، که مناسب مذاق عرفای الهیین می‌باشد، خصوص کتاب اربعین و کتاب کشکول که غالب او کلمات منظوم و منثور اکابر است* (مجذوب‌علیشاه، ۱۳۵۳: ۲۶۵).

جالب آنکه مؤلف از عالمانی چون علامه مجلسی و محمدمحسن کاشانی با عنوان «مولانا» یاد کرده است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

در چنین شرایطی که رهبران دینی در ایران بر بسیاری از مسائل جامعه تأثیرگذار بوده‌اند، حضور دراویش و گسترش فعالیت آنان نمی‌توانست به دور از تقابل و برخوردهایی با عالمان دینی باشد. جایگاه و وجهۀ اجتماعی ویژه‌ای که عالمان در عصر قاجار به آن دست یافته بودند آن‌چنان حائز اهمیت بود که نوع رفتار مردم و حتی شاهان و درباریان با اهل تصوف، تا حد زیادی متأثر از طرز تفکر و شیوۀ سلوک آنان با مشایخ صوفیه بود. در این زمان، عالمان دینی به عنوان مرکز ثقلی در جامعه به‌شمار می‌آمدند که تأثیرگذاری قدرتمندی بر دو طبقۀ مهم جامعه یعنی طبقۀ حاکم و تودۀ مردمی داشتند. با این توصیف در بررسی رابطۀ اهل سلوک در سه محور یاد شده، محور مورد بررسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

در تحلیل رابطۀ میان علما با اهل تصوف به دو بحث کلی می‌توان اشاره کرد:

۲. ۱. نوع رفتار علما با صوفیه:

با نگاهی به کتاب‌های تاریخی مربوط به عصر قاجار، رفتار دوستانه‌ای در میان رهبران دینی با اهل تصوف دیده نمی‌شود. تضاد و تقابل میان بزرگان تصوف و بعضی از عالمان در این دوره، در مواردی آن‌چنان شدت می‌یابد که به قتل تعدادی از دراویش منجر می‌شود. اوج تنش‌های میان این دو گروه را می‌توان در ماجرای کشته شدن معصوم‌علیشاه به دستور آقا محمدعلی بهبهانی کرمانشاهی مشاهده کرد. آقا محمدعلی بهبهانی به عنوان یک عالم مقتدر دینی، به‌طور جدی به مبارزه با صوفیه پرداخت. وی پس از ورود معصوم‌علی به کرمانشاه وی را دستگیر کرده و پس از تفتیش عقاید وی با محکوم نمودن او، حکم قتلش را صادر کرد. این ماجرا در کتاب *اصول الفصول* به تفصیل بیان شده است (رک: همایونی، ۲۵۳۵: ۹۸).

علاوه‌بر واقعۀ معصوم‌علیشاه، سنگباران کردن مشتاق‌علی در کرمان از موارد دیگر تنش میان عالمان و صوفیان بوده است. در بعضی از منابع نیز به مسمومیت نورعلیشاه و مظفرعلیشاه به دستور علما اشاره شده که صحت آن نیاز به بررسی علمی دارد.

با این همه، وقایع یاد شده تنها یک لایه از ارتباط میان عالمان و صوفیان را نشان می‌دهد. در تحلیل دقیق‌تر و بررسی لایه‌های پنهانی ارتباط میان این دو گروه، در مواردی ارتباطی تنگاتنگ میان دو مقولۀ تصوف و تشیع و بزرگان آن دیده می‌شود. در توضیح این مطلب باید گفت در مواردی ما با صوفیان عالم و عالمان صوفی روبه‌رو می‌شویم. در ذکر احوال بعضی از بزرگان

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

تصوف در این عصر، به بالا بودن سطح علمی تعدادی از آنان اشاره شده است به‌طوری‌که تعدادی از این مشایخ، پس از گذراندن علوم رسمی و دینی به مباحث طریقتی گرایش پیدا کرده‌اند. مؤلف *حدائق السیاحه* در شرح حال بزرگان نعمت‌اللهی به این مسئله اشاره نموده است. برای مثال وی در شرح حال حاج حسینعلی‌شاه می‌نویسد:

در علوم ظاهری و باطنی کسی با آن جناب برابر نمی‌نمود... در ریعان جوانی و در عنفوان زندگانی در اصفهان به تحصیل کمالات ظاهری و فضایل صوری اشتغال داشت، بعد از تکمیل علوم عقلیه و تحصیل فنون نقلیه دست طلب گریبان‌گیر آن جناب گشته قدم در وادی جست‌وجو گذاشت و به کسب ذخایر ابدیه و سعادت اخرویه و استخلاص از علایق فانیه همّت گماشت (شیروانی، ۱۳۴۸: ۲۰- ۱۹، ۲۳ و ۴۰۹).

همچنین در ذکر احوال مظفر علیشاه آمده: «در علوم نقلیه و فنون عقلیه وحید عصر و فرید دهر بود و کتاب *بحر الاسرار* بر کمال آن قدوه احرار دلیلی است قاطع و *دیوان مشتاقیه* برهانی است قاطع»(شروانی، ۱۳۴۸: ۴۰۷). شیروانی افراد دیگری چون معطرعلیشاه و فیض‌علیشاه را نیز، «جامع علوم ظاهر و باطن» دانسته است (رک: شیروانی، ۱۳۴۸: ۲۳ و ۴۰۹).

شایان ذکر است همان‌گونه که پیش‌تر آمد، این بزرگان با انگیزهٔ دستیابی به عرفان ناب و مباحث معرفتی به تصوف گرایش پیدا کرده بودند و این در حالی است که در آن زمان هنوز انشعابات و اختلافات فرقه‌ای و کجروی‌های اخلاقی دامنگیر برخی از مشایخ این سلسله نشده بود.

در میان عالمان دینی در دوره‌های مختلف تاریخی، بوده‌اند بزرگانی که نه‌تنها حقیقتِ به دور از انحراف تصوف را قبول داشته‌اند، بلکه خود از عارفانی بزرگ و صاحب تألیف در این زمینه به‌شمار می‌آمده‌اند. در دورهٔ قاجاریه نیز در میان مشایخ صوفیه به‌ویژه رهبران طریقت ذهبیه، یگانگی شریعت و طریقت بیش از پیش قابل مشاهده است. دربارهٔ سید قطب‌الدین نیریزی از بزرگان این طریقه گفته شده:

با وجود سعی در نشر معارف صوفیه، خود را همواره در جادهٔ شریعت مستقیم و راسخ نشان داده بود و اعتماد و اعتقاد اکثر متشرعه و فقهای وقت را نسبت به خویش تا حدی جلب کرده بود (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۳۳۳- ۳۳۲).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

ماجرای ملاقات بحرالعلوم با نورعلیشاه در عراق که در کتاب *طرائق الحقایق* به تفصیل به آن اشاره شده، دست‌کم گویای رابطه‌ای معقول و دور از تنش میان یک عالم بزرگ دینی و یک شیخ طریقتی است (معصوم‌علیشاه شیرازی، بی‌تا، ج۳: ۲۰۱-۱۹۸).

۲. ۲. علت رفتار علما با صوفیان: عدّه‌ای از نویسندگان علت طرد صوفیان ازسوی عالمان دینی و مخالفت با آن‌ها را حسادت علما نسبت به مشایخ صوفیه مطرح نموده‌اند. اما با در نظر گرفتن جایگاه علما در میان مردم که در بخش پیش به آن اشاره شد، این مسئله چندان قابل قبول به نظر نمی‌رسد.

برای روشن‌تر شدن مطلب، توجه به این نکته ضروری است که حتی با فرض درست دانستن سخن کسانی که معتقدند افراد زیادی جذب سلسله‌های صوفیه می‌شده‌اند– اگرچه این سخنان بیشتر در کتب افرادی دیده می‌شود که خود به یکی از طریقت‌های صوفیه وابسته‌اند- با این حال هنوز تعداد مشتاقان تصوف نسبت به کسانی که متمایل و علاقه‌مند به عالمان دینی بوده‌اند، بسیار کمتر بوده است.

آن‌گونه که از کتاب‌های تاریخی فهمیده می‌شود، تجمع توده‌های مردمی در اطراف مشایخ صوفیه بیشتر جنبهٔ کنجکاوی و توجهات مقطعی داشته است تا تمایل قلبی. به‌طوری‌که این نوع ارتباط برای تودهٔ مردم، به هیچ وجه نمی‌توانسته با ارتباطی که میان آن‌ها با عالمان و مراجع دینی در طی سالیان متمادی به وجود آمده بوده، برابری کند.

در بیان علت توجه ویژهٔ توده‌های مردمی به عالمان در مقایسه با گرایش آنان به مشایخ صوفیه به دلایل زیر می‌توان اشاره نمود:

الف. وجود احادیثی در تأیید فقیهان و عالمان دینی و روایاتی در رد صوفیه و تصوف. بر ارباب دانش و اصحاب بینش مستور نماند که زمرهٔ علما ظاهر می‌گویند که در حق صوفیه از جناب رسالت مآب مذمت وارد شده وقتی حضرت مصطفی اباذر غفاری را مخاطب ساخته فرمود که «یا اباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون الفضل لهم بذلک علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائکه السماء و الارض». بنابراین فرقهٔ صوفیه مردود حضرت الهی و مطرود جناب رسالت پناهی می‌باشند و حدیث دیگر از حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه آلاف التحیه و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

الثناء مروی است که آن جناب فرمود: «و من ذکر عنده الصوفیه و لم ینکرهم بلسانه او قلبه فلیس منا و من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول‌الله» (شیروانی، ۱۳۶۲: ۳۰۱).

ب. ارتباط و رو در رویی علمای مذهبی به‌طور مستمر با مردم از طریق مساجد و مراسم مذهبی و همچنین ثبات و قرار آن‌ها در شهرها و محلّه‌ها (در مقابل، مشایخ صوفیه همواره در حال سفر به سر می‌بردند و ارتباط پایدار و مستمری با مردم نداشته‌اند).

پ. مقبولیت و وجههٔ دینی علما در جامعه به دلیل زهد و کرامت و بی‌اعتنایی به درباریان و مقامات دولتی.

ت. تقویت و توجه مقامات دولتی نسبت به عالمان.

ث. بیان مسائل شریعت در حدّ فهم و درک توده‌های مردم ازسوی علما، دربرابر دیریاب بودن مفاهیم و احوال طریقت.

به‌طورکلی قدمت حضور علما به عنوان نایبان امام در میان مردم و جلب اعتماد مردم در طی سالیان متمادی نسبت به آنان، عالمان و روحانیان را صاحب چنان جایگاهی ساخته بود که امکان وجود حسادت عالمان نسبت به بزرگان تصوف را تا حدّ زیادی منتفی می‌ساخت. بنابراین علت خصومت میان این دو جماعت را باید در جای دیگر جست‌وجو کرد.

ماهیت تصوف و مطالب بحث‌برانگیز در آن به‌گونه‌ای است که از گذشته باعث بروز اختلافات در میان خواص جامعه بوده است. در این زمان نیز ریشهٔ اصلی اختلاف میان علما و صوفیان، برخی مباحث اعتقادی ازجمله دو بحث «ولایت» و «وحدت وجود» است که از مباحث مهم تصوف در این عصر به‌شمار می‌آید. عالمان شیعی «ولایت» را مخصوص و منحصر به امام و نایبان وی می‌دانند اما اهل تصوف این امر را در وجود اقطاب و مشایخ خود جست‌وجو می‌کنند:

> *علت این دشمنی عالمان شیعه با صوفیان آن است که عالمان مذکور «ولایت» و راهبری خلق را خاص امام و در غیبت وی ویژهٔ نوّاب او می‌دانند و حال آنکه صوفیان، اقطاب و مشایخ خود را درزمرهٔ اولیاء الله درآورده اطاعت از آنان را پنهان و آشکار واجب می‌شمردند و به عالمان شرع که مدّعی جانشینی پیامبر و ائمهٔ دین‌اند وقعی نمی‌گذاردند* (صفا، ۱۳۷۲، ج۵: ۲۰۴-۲۰۳).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

اعتقادات صوفیه در باب وحدت وجود نیز مورد انکار عالمان دینی بود: «اکثر فقها... اعتقاد به وحدت وجود را هم نوعی حلول و اتّحاد برای ذات باری‌تعالی تلقی می‌کردند، بنابراین مبارزه و مخالفت با صوفیه را بر خود واجب شمرده و برای رفع و دفع آن‌ها اقدام می‌نمودند»(خاتمی، ۱۳۷۳، ج۱: ۱۰۱).

اختلاف علما و صوفیان دربارهٔ بحث «ولایت» نشان‌دهندهٔ آن است که طرد و نفی عالمان و صوفیه دوسویه بوده و متصوفه نیز وجود عالمان دینی را مردود می‌دانسته‌اند درحالی‌که در کتاب‌ها، بیشتر مسئلهٔ طرد صوفیه ازسوی علما مورد توجه قرار گرفته است.

۳. صوفیان و دربار قاجار

در تحلیل رابطهٔ میان مقامات قاجار با صوفیان نعمت‌اللهی آنچه مسلم است آن است که شاهان قاجار به‌طور معمول، اختلاف و خصومتی با اهل تصوف نداشته‌اند و رفتار آنان نسبت به صوفیه بیشتر متأثر از شرایط سیاسی- اجتماعی و عکس‌العملی دربرابر اعتراضات بعضی از بزرگان جامعه بوده است. بااین‌حال، همهٔ شاهان قاجار و درباریان، رفتار یکسانی با اهل تصوف نداشته‌اند. آقا محمدخان همان اندازه که علما را بزرگ می‌داشته، نسبت به اهل تصوف نیز ارادت می‌ورزیده است. وی که سلطنت خود را مرهون نظر یک عالم دانسته: «خود [آقا محمدخان] گفته بود که روزی مردی در لباس علما بر من نظری کرد که پس از آن نظر نافذ، خود را به‌راستی پادشاه دیدم و توانستم وظایف مربوط به سلطنت را انجام دهم»(الگار، ۱۳۶۹: ۸۱) و عالمان دینی را بزرگ می‌شمرده است، همچنین در دوران حکومت خود و حتی پیش از آن در زمان زندیه که در شیراز به‌سر می‌برد، نسبت به مشایخ صوفیه ارادت داشته است.

پس از اخراج معصوم علیشاه و همراهانش از اصفهان، آقا محمدخان آنان را بسیار مورد لطف خود قرار داده است:

> *چون بندگان کشورگشا و سلطان ملک‌ستان آقا محمدخان قاجار در اوقات توقف شیراز و حبس نظر بودن به امر کریم‌خان به توسط حاجی ملا جعفر شوشتری با سید سری و سرّی داشت و به این طایفه حسن‌ظنی، از حال سید مظلوم و همراهانش با خبر گردید همگی را مورد اکرام و انعام ساخته مخارج عرض راه اقدس و بارگیر تا مشهد مقدس عنایت فرمود*(معصوم‌علیشاه شیرازی، بی‌تا، ج۳: ۱۷۳).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

بر طبق شواهد تاریخی، فتحعلی‌شاه قاجار جانشین آقا محمدخان، به‌طور کلی رفتار بی‌طرفانه‌ای نسبت به صوفیان داشته است و در مواردی نیز که برخوردهایی با صوفیان نموده، رفتارهای وی متأثر از بدگویی دیگران بوده است. زین‌العابدین شیروانی فراخواندن مشایخ نعمت‌اللهی ازجمله حسینعلی‌شاه به تهران را نتیجهٔ سعایت گروهی از اطرافیان فتحعلی‌شاه بیان می‌کند:

گروهی از فقها و سفها، حکام و ارباب ریاست را تحریک کرده مورد مؤاخذه و اهانت گردانیدند و افعال و احوال حسنهٔ آن جناب را نزد پادشاه ایران با قبح وجهی عرض نمودند و به سعایت آن بزرگوار ساعی گشتند و بر قتل و افنای وجوی ذی وجودش فتوی نوشتند. از آن جمله ملّا علی نوری و سید محمد ولد میرسید علی مجتهد و حاجی ابراهیم کرباسی و امثالهم بودند و زیاده از سایر علما سعایت می‌نمودند. لاجرم شهریار اعظم در سنهٔ هزارودویست‌وبیست‌ونه هجری آن جناب را به دارالملک طهران طلبید، چه در اصفهان از دست جابران و ظالمان و چه در اثنای راه زحمت بی‌اندازه کشید. چون به تختگاه شاهی رسید و خدیو ایران به نظر امعان دید، به مضمون ارباب اللّول ملهمّون، شهریار دریافت فرمود که اشخاصی که سعایت نموده‌اند طریق حسد پیموده‌اند و گروه بیهوده‌گوی و قوم فتنه‌جوی بوده‌اند لهذا شهریار گردون‌وقار نسبت بدان بزرگوار مراتب لطف و محبت به ظهور رسانید و در کمال اعزاز و احترام به وطن مألوف بازگردانید (شروانی، ۱۳۴۸: ۲۰).

یکی دیگر از موارد برخورد فتحعلی‌شاه با صوفیان، در ماجرای گیلان است که سپهر در *ناسخ التواریخ* ذیل عنوان «ذکر شکایت فقهای رشت از عرفانی عهد» در وقایع سال ۱۲۳۵هجری به آن اشاره کرده است. در این ماجرا فقهای گیلان به دلیل گرایش شاهزاده محمدرضا میرزا، والی این شهر و وزیر او علی‌خان اصفهانی به درویشان که موجب بی‌توجهی مردم به مناسک مذهبی شده بود، نزد فتحعلی‌شاه شکایت برده‌اند و فتحعلی‌شاه با حرکت به سمت گیلان، آنان را مورد عتاب قرار داده است. سپهر در این باره می‌نویسد:

فقهای مملکت گیلان معروض داشتند که خدام حضرت شاهزاده محمدرضا میرزا و علی‌خان اصفهانی وزیر او را با درویشان نعمت‌اللهی ارادتی به نهایت رسید و به تسویلات ایشان نیز شاهزاده از ارادت‌کیشان درویشان است. هم اکنون از بی‌قیدی این جماعت کس نام از جمعه و جماعت نبرد و آیات شریعت منهدم و مطموس باشد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

شاهنشاه ایران [فتحعلی‌شاه] به دستاویز نخجیر کردن تا اراضی طارم شتافت و شاهزاده محمدرضا میرزا و ملازمان حضرت او را حاضر کرده در معرض عتاب و عقاب بداشت، وزیر او را نیز از عمل معزول کرد و حاجی محمدجعفر قراگوزلو که در قریهٔ کبوترآهنگ نشیمن داشت و در طریقت نعمت‌اللهی خلیفهٔ عهد و مرشد وقت بود به اتفاق سید حسین همدانی مورد سخط پادشاه شدند و به مصادرهٔ دوهزار تومان زر مسکوک گرفتار گشتند (سپهر، ۱۳۷۷: ۳۱۷؛ معصوم‌علیشاه، بی‌تا، ج۳: ۲۶۰).

از دیگر موارد برخورد با صوفیان که نویسندگان به آن اشاره نموده‌اند، چوب زدن معطر علیشاه به امر شاه است:

هنگامی که شهریار ایران مولانا [مظفرعلیشاه] را از کرمان به دارالملک طهران احضار فرمود به احضار آن بزرگوار [معطرعلیشاه] نیز امر نمود. مدتی در طهران سکونت داشت و بعد لوای عزیمت به صوب همدان برافراشت و چون چندی بر این منوال بگذشت از جانب شاه به احضار آن جناب فرمان صادر گشت بنابراین به دارالملک طهران معاودت فرمود و بنابر حسد حساد و سعایت اهل فساد به امر شاهی آن جناب را چوب زدند (شیروانی، ۱۳۱۵ق: ۵۰۵).

نویسندهٔ کتاب *طرائق الحقایق* در ضمن این داستان به پیوستن حاج محمدخان به سلسلهٔ نعمت‌اللهیه در زمان حضور معطرعلیشاه در همدان نیز اشاره کرده است: «در جیحون‌آباد از بلوک همدان امیر روشن‌ضمیر حاج محمدخان ابن‌حاج عبدالله‌خان دست ارادت به وی داد»(معصوم‌علیشاه، بی‌تا، ج۳: ۲۰۹).

گذشته از رفتارهای فتحعلی‌شاه، اطرافیان او نیز رفتارهای متفاوتی با مشایخ نعمت‌اللهی داشته‌اند. ابراهیم‌خان، پسرعمو و داماد شاه، که حدود بیست سال بر کرمان و اطراف آن حکومت نموده، نظر خوبی به صوفیان نداشته است. در *حدائق السیاحه* دربارهٔ رفتار وی نسبت به نظام علیشاه و هدایت علیشاه چنین آمده: «ابراهیم‌خان ستمگر نسبت به آن بزرگوار ایذا و آزار بسیار رسانید و بعد از لوازم اهانت و اذیت اخراج بلدش گردانید»(شروانی، ۱۳۴۸: ۴۱۰-۴۱۱). در *طرائق الحقایق* نیز از بی‌میلی ابراهیم‌خان به صوفیان و آزار او نسبت به رونق علیشاه و نظام علیشاه کرمانی، سخن گفته شده است (معصوم علیشاه، بی‌تا، ج۳: ۲۰۵ و ۲۶۸).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

در کنار همهٔ ایذا و آزارهایی که نویسندگان به آن اشاره کرده‌اند، در زمان فتحعلی‌شاه افرادی در دربار بوده‌اند که به حمایت از اهل تصوف می‌پرداخته‌اند. ازجمله این افراد بیگم‌خان، یکی از دختران فتحعلی شاه است که نسبت به مشایخ نعمت‌اللهی ارادت داشته و از نظر مالی نیز آنان را حمایت می‌کرده است: «یکی از دختران فتحعلی‌شاه موسوم به بیگم‌خانم ملقب به خان‌باجی که مورد علاقهٔ خاص فتحعلی‌شاه بود از مریدان کوثر علیشاه گردید. وی هر سال مبلغی خطیر به‌عنوان نیاز خدمت ایشان تقدیم می‌کرد»(همایونی، ۲۵۳۵: ۷۴).

در *طرایق الحقایق* نیز به ارادت امان‌الله خان، والی کردستان نسبت به درویش عباس‌علی سیرجانی اشاره شده است: «امان‌الله خان والی آن دیار صحبت او را مغتنم شمرد و در اخلاص و ارادت کوتاهی ننمود»(معصوم‌علیشاه، بی‌تا، ج۳: ۱۹۵). همچنین محمدشاه نواده و جانشین فتحعلی‌شاه به متصوفه اظهار ارادت می‌کرد و از آن‌ها در امور حکومتی استفاده می‌نمود. حاج میرزاآقاسی وزیر محمدشاه از صوفیان بود (معصوم علیشاه، بی‌تا، ج۳: ۳۰۰) و گفته شده که شاه نسبت به او همچون مرید و مراد رفتار می‌کرد. علاوه‌بر میرزاآقاسی، افراد دیگری نیز در زمان او به مقامات حکومتی منصوب شدند: «بعد از جلوس محمدشاه به تخت سلطنت و کشته شدن میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی که مهم امور مملکت به‌دست حاج میرزاآقاسی افتاد و میرزا نصرالله اردبیلی به منصب صدر الممالکی تعیین گردید. در سال ۱۲۵۱هجری محمدشاه بنا به پیشنهاد صدرالممالک وظایف فارس را در اختیار رحمتعلی‌شاه گذاشت و وی را به لقب و منصب نایب‌الصدری مفتخر و در آن باب فرمانی صادر کرد»(همایونی، ۲۵۳۵: ۱۱۵).

ظفرعلیشاه یکی دیگر از فقرای طریقت نعمت‌اللهیه بود که ریاست گارد تشریفات مظفرالدین‌شاه را برعهده داشت: «فتح‌الله خان مقدم مراغه‌ای (ظفرالدوله) سردار مؤید ملقب به ظفرعلیشاه ... ملقب به ظفرالدوله گردید. در همان سال تحت ارشاد دائی خود مرحوم حاج کبیرآقا کسوت فقر پوشیده و ظفرعلیشاه لقب یافت... وی مدت‌ها رئیس گارد دربار سلطنتی مظفرالدین‌شاه بود و بعد لقب سردار مؤید گرفت»(همایونی، ۲۵۳۵: ۸۵). این در حالی بود که مشایخ صوفیه، مریدان خود را حتی از مجالست با حکام منع می‌کردند (رک: شیروانی، ۱۳۱۵ق: ۴۲۰).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

ورود بعضی از مریدان نعمت‌اللهیه به امور حکومتی نشان‌دهندهٔ آن است که این افراد تقید چندانی به اصول طریقتی خود نداشته‌اند و در مواردی که اوضاع و شرایط را برای رسیدن به مقامات دنیوی مناسب می‌دیده‌اند، حاضر به رویگردانی از دستور مشایخ خود می‌شده‌اند.

در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه همچنین یکی از نزدیکان شاه به نام ظهیرالدوله که وزیر تشریفات و داماد شاه بوده است، وارد طریقت نعمت‌اللهیه شده، به لقب طریقتی «مصباح‌الولایه» ملقب گردید و صفی‌علیشاه وی را به جانشینی خویش تعیین نمود. مظفرالدین‌شاه نیز که از آخرین شاهان دورهٔ قاجاریه بود، علاوه‌بر عنایت و توجّهی که به صوفیان داشت، با نوشتن نامه‌ای به حاج کبیرآقا از مشایخ صوفیه، اظهار تمایل به ورود در سلسلهٔ تصوف را کرده بود:

منقول است که مظفرالدین‌شاه قاجار طی نامه‌ای از حاج کبیرآقا تقاضای تشرف به فقر می‌نماید. حاج کبیرآقا جواب می‌دهد که فقر شما عدالت به مردم است. چون مجدداً اصرار می‌ورزد، اجازه می‌دهد که به وسیلهٔ سردار مؤید مشرّف شود و ذکر بگیرد. این کار عملی و مرحوم مظفرالدین‌شاه به فقر مشرف می‌شود (همایونی، ۲۵۳۵: ۸۶).

شواهد بیان شده که برگرفته از کتاب‌های اصیل دورهٔ قاجار است، نشان‌دهندهٔ رفتار متناقض شاهان و مقامات درباری قاجار نسبت به صوفیان نعمت‌اللهیه است. امّا آنچه از مجموع این مطالب می‌توان استنباط نمود، آن است که شاهان و بزرگان درباری جز در مواردی که به سبب سعایت دیگران و یا در خطر دیدن مسائل حکومتی خود به توبیخ و تنبیه صوفیان اقدام می‌کرده‌اند، بیشتر رفتار متعادلی نسبت به آنان داشته‌اند. همچنین گذشته از شاهان قاجار که رفتار آنان در مواجه با صوفیان، مطابق با منافع حکومتی ایشان تغییر می‌یافته، گرایش و ارادات به صوفیان در میان حاکمان، والیان و نزدیکان ایشان بیشتر دیده می‌شود که اغلب به صورت علنی و با حمایت مالی نسبت به مشایخ نعمت‌اللهی ارادت خود را نشان می‌داده‌اند.

نتیجه:

وجود اوضاع نابسامان اجتماعی در سال‌های پیش از تشکیل سلسلهٔ قاجار -که حاصل جنگ‌ها و آشوب‌های سیاسی در ایران بوده- مزید بر خروج بعضی از مشایخ صوفیه از ایران و مهاجرت به هند، موجب کم‌رنگ شدن توجه مردم به مسائل تصوف در این زمان شد. با به وجود آمدن آرامش نسبی در ایران در اواخر حکومت زندیه و ورود بعضی از مشایخ نعمت‌اللهیه به‌ویژه معصوم‌علیشاه به

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

ایران، دورهٔ جدیدی از فعالیت‌های متصوفه در ایران آغاز گردید. در این عصر با وجود گرایش برخی از درباریان و مردم به این سلسله و همچنین به‌رغم تبلیغات فراوان مشایخ نعمت‌اللهیه در شهرهای مختلف، این صوفیان نتوانستند جایگاه چندانی در میان مردم به‌دست آورند. ازجمله دلایل بی‌توجهی مردم به صوفیه در عصر قاجار، وجود جایگاه اجتماعی ویژه‌ای بود که عالمان بزرگ شیعی در میان مردم کسب نموده بودند؛ با وجود علمای دینی که بیش از پیش به امور شرعی و معنوی مردم همت می‌گماشتند، گویا مردم نیازی به مباحث تصوف در خود احساس نمی‌کردند. مزید بر این، اهل تصوف از نگاه روایات اسلامی چندان وجههٔ قابل قبولی نداشته‌اند. در این زمان همچنین وجود عقاید بحث‌برانگیز صوفیان همچون بحث وحدت وجود و نگاه خاص آنان به موضوع ولایت، موجب تنش میان آنان با عالمان دینی گردید. شاهان قاجار نیز رفتارهای متفاوت و گاه متناقضی با صوفیان نشان می‌دادند. با همهٔ این احوال، تمایل گروهی از درباریان و مردم به صوفیان در دورهٔ مورد بررسی، اغلب پیش از بروز تناقض‌ها و تفرقه‌های طریقتی بود که در میان مشایخ و پیروان نعمت‌اللهیه به وجود می‌آید.

پی‌نوشت‌ها:

۱. رک: سهیلا قائم‌مقامی و یوسف فضایی، «تحوّلات تصوّف از دورهٔ تیمور تا پایان قاجار»، کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۱؛ عبدالرضا ابراهیم‌زاده و زهره ندافی شهری، «*تصوّف در عصر قاجار*»، مشهد: هورمهر، ۱۳۹۰؛ محمدابراهیم ایرج‌پور، «بازنگری در عرفان قاجار»، *نشریهٔ ادب و زبان دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی*، شماره ۲۹، کرمان، بهار ۱۳۹۰، صص۲۳-۴۱؛ یونس سیف، «بحثی در عرفان و تصوّف دوره بازگشت ادبی»، *دو فصلنامه علمی‌تخصصی علامه*، شماره ۳۱، تبریز، بهار و تابستان ۱۳۹۰، صص۹۹-۱۲۴.

۲. رک: *دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران*، ص۶۳.

۳. «در ضمن احوالات نورالدین نعمت‌الله مرقوم شده که اولاد و احفاد آن جناب به دکن رفته سکونت گزیدند و به ارشاد عباد مواظبت فرمودند... او را هفتادوسه فرزند ذکور و اناث بوده و بعد از او فرزندش میرشاه کمال‌الدین عطیه‌الله الحسینی به خلافت او به ارشاد سالکان و تربیت طالبان اشتغال داشت و بعد از آن... و بعد از او قطب المشایخ المتأخرین سید رضاعلیشاه دکنی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

خلیفه آن جناب به ایران مأمور و در معنی مجدد و مروّج سلسلهٔ علیّهٔ نعمت‌اللهیه گردیده»(ایرج‌پور، ۱۳۸۷: ۸۳).

۴. رک: *اصول الفصول*: «چون سخنان طریقت و حقیقت در میان آمد، مردم را وحشت و حیرت فروگرفت. چنان که پنداشتی، مصرع: بانگ مسلمانی و دیار فرنگ است. اصطلاحاتی تازه شنیدند و اوضاعی طرفه دیدند. علما رونق این فرقه را مایه کساد و فساد بازار خود یافتند و حکّام و سلاطین را در طرد و منع این طایفه با خویش متّفق ساختند که اینان را سر خروج است و بر سریر شاهی عروج. نبینی که خود را شاه خوانند و مریدان را خدّام دانند. سنّت ایشان بیعت است و سیرت آنان بدعت. سلاطین عوام طبع الوار سخنان مختلفه ارباب غرض و اصحاب مرض را باور کرده، به دست و زبان به بدرفتاری و زشت‌گفتاری پرداخته. نخست کریم‌خان وکیل جناب سیّد غریب و احباب او را پس از دو سه سال توقّف ایشان از شیراز اخراج بلد نموده، روانه اصفهان شدند» (ایرج‌پور، ۱۳۸۷: ۹۵؛ همچنین *طرایق الحقایق*، ج۳: ۱۷۲).

کتاب‌نامه:

- ایرج‌پور، محمدابراهیم. (۱۳۸۷)، *تصحیح و تحشیه و مقدمه‌ای بر اصل شانزدهم و هفدهم اصول الفصول فی حصول الوصول از رضا قلی‌خان هدایت*، رسالهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان.
- حقیقت، عبدالرفیع. (۱۳۷۲)، *تاریخ عرفان و عارفان ایرانی*، تهران: کومش.
- خاتمی، احمد. (۱۳۷۳)، *تاریخ ادبیات ایران در دورهٔ بازگشت ادبی*، تهران: پایا.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹)، *دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک.(۱۳۷۷)، *ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)*، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰)، *ادوار شعر فارسی*، تهران: سخن.
- شیروانی، زین‌العابدین.(۱۳۶۲)، *ریاض السیاحه*، تصحیح و مقابله: اصغر حامد ربانی، تهران: سعدی.
- ــــــــــــــ.(۱۳۱۵ق)، *بستان السیاحه*، تهران: سنائی.
- ــــــــــــــ. ((۱۳۴۸)، *حدائق السیاحه*، تهران: سازمان چاپ دانشگاه.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۲)، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: فردوس.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]

- الگار، حامد. (۱۳۶۹)، *دین و دولت در ایران: نقش عالمان در دورهٔ قاجار*، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- مجذوب علیشاه همدانی، محمدجعفر. (۱۳۵۳)، *مرآت الحقّ*، به سعی: جواد نوربخش، تهران: خانقاه نعمت‌اللهی.
- معصوم‌علیشاه شیرازی، محمدمعصوم بن‌زین‌العابدین. (بی‌تا)، *طرائق الحقایق*، تصحیح: محمدجعفر محجوب، تهرا]: سنائی.
- نفیسی، سعید. (۱۳۶۸)، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر*، تهران: بنیاد.
- نواب شیرازی، علی‌اکبر. (۱۳۷۱)، *تذکره دلگشا*، تصحیح و تحشیه: منصور رستگار فسائی، شیراز: نوید.
- هدایت، رضاقلی بن‌محمدهادی. (۱۳۸۸)، *تذکرهٔ ریاض‌العارفین*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: ابوالقاسم رادفر، گیتا اشیدری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- همایونی، مسعود. (۲۵۳۵)، *تاریخ سلسله‌های طریقهٔ نعمت‌اللهیه در ایران*، [تهران]: مکتب عرفان ایران.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2024-04-25]